**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011020**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث ما از اینجا شروع شد که آیا نذر صدقه به نحو شرط نتیجه صحیح هست یا صحیح نیست؟ گفتیم اگر به نحو نذر مشروط باشد بگوید اگر فلان کار را بکنم مالم صدقه باشد. آیا ادله‌ای که حلف به صدقه را منع کرده گفته اثر ندارد اینها را شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود. نتیجۀ بحثی که تا اینجا داشتیم این که ادلۀ حلف به صدقه را ممنوع می‌کند و غیر نافذ.

یک روایت دیگر هم بخوانم. روایت منصور بن حازم هست. رقم 36170، جلد ۲۴، صفحۀ ۵۴۳،‌باب ۱۲ از ابواب کتاب الایمان، حدیث ۳. روایت صحیحه است.

«الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ»

این در تهذیب وارد شده به نقل از حسین بن سعید و در کتابی که به نام نوادر احمد بن محمد چاپ شده که کتاب حسین بن سعید هست، قسمت اصلی‌اش آن هم چاپ شده که هر دوی اینها «الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَ مَا سَمِعْتَ بِطَارِقٍ إِنَّ طَارِقاً كَانَ نَخَّاساً بِالْمَدِينَةِ» یا «نَحَّاساً بِالْمَدِينَةِ» «فَأَتَى أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَالَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ إِنِّي هَالِكٌ إِنِّي هَالِكٌ إِنِّي حَلَفْتُ بِالطَّلَاقِ وَ الْعَتَاقِ وَ النُّذُورِ»

حلفت بالنذور یعنی چی؟ حلف به نذر. این توضیحی که در جلسۀ قبل هم دادم برای تفسیر این روایت بود، این را دیروز دنبالش می‌گشتم پیدایش نمی‌کردم، آن این است که ما یک نذر لجاج و غضب داریم، نذر لجاج و غضب که در منابع عامه و خاصه مطرح شده این است که نذر را به شکل یمین قرار بدهند. یمین این هست که حالا یا یک موقع ما می‌گوییم لله علیّ که فلان کار را انجام بدهم یا ندهم. یک موقعی می‌گویم اگر فلان کار را انجام بدهم یک نتیجۀ سنگینی تحقق پیدا کرد. برای منع از تحقق یک کار یک نتیجۀ سنگینی را قرار بدهد. این خودش یمین است در اصطلاح عامه یمین لازم نیست، ولی یمین به آن نتیجۀ سنگین است. یعنی اگر آن نتیجۀ سنگین مثلاً عتق باشد حلف به عتق است. طلاق باشد حلف به طلاق هست. گاهی اوقات چیزی که اصلش نذر است. من می‌توانستم نذر کنم بگویم لله علیّ این که فلان کار را انجام بدهم. حالا چه مشروط، چه غیر مشروط، ولی این را به مدل یمین قرار می‌دهم که یمین لجاج یا غضب هست. آیا این یمین لجاج و غضب صحیح هست یا صحیح نیست؟ این روایات می‌گوید نه این یمین واقع نمی‌شود. سنی‌ها دیروز عبارت‌هایشان را خواندیم اختلافی هست که آیا این واقع. تقریباً همه‌شان این را به یک نحوی از انحاء مؤثر می‌دانند. حالا یا تأثیر تخییری یا تأثیر تعیینی، آن عبارت‌هایی که دیروز خواندم. ولی از جهت روایات ما این صحیح نیست.

«إِنِّي حَلَفْتُ بِالطَّلَاقِ وَ الْعَتَاقِ وَ النُّذُورِ»

این کلمۀ نذور را هم عرض بکنم، نذر یک معنای لغوی دارد، یک چیزی را بر عهده گرفتن یعنی نذر. ولی این نذر یک چیزی را که انسان به عهده بگیرد شرعاً نافذ نیست. برای این که شرعاً نافذ باشد باید بگوید لله علیَّ. در روایت‌های نذر می‌گوید اگر بگوید علیَّ المشی الی بیت الله. علیّ الحج. یک امر خوبی را مثل حج، مثل مشی الی بیت الله، امثال اینها را هم به او نذر کند اینها واقع نمی‌شود، باید لله داشته باشد. لله علیّ الحج الی بیت الله، المشی الی بیت الله. حالا این حلفت بالنذور آیا مراد نذر لغوی است؟ یا نذر شرعی است؟ هر دویش می‌تواند حلف باشد. یعنی یک موقعی می‌گویم که اگر فلان کار را بکنم فعلیّ عتق رقبة، فعلیّ الحج الی بیت الله، امثال اینها. یک جور هم این هست که نه می‌گویم فلله علیّ کذا. اگر فلان کار را بکنم لله را هم در آن درج می‌کنم. این نذر شرعی هست که در قالب یمین قرار گرفته است. که این هم نافذ نیست. خب به هر حال ما بگوییم نذر صدقه همین است دیگر. بگویم اگر مریضم خوب شد مثلاً لله علی کذا. این مطلب. اینجا هم عرض بکنم حلفت بالطلاق و العتاق و النذور این کلمۀ نذوری که اینجا عطف به طلاق و عتاق شده ممکن است در واقع عطف عام به خاص باشد. یعنی حلف به طلاق و عتاق هم در اصل همان نذر لجاج و غضب باشد. ممکن است اصلاً مستقل باشد. ما بگوییم که اینها به هر حال از این ادلۀ حلف بطلان یمین اینها را استفاده کنیم. ولی به نظر می‌رسد که نه، ادلۀ یمین در بحث ما مؤثر نیست. از دو جهت.

«إِنِّي حَلَفْتُ بِالطَّلَاقِ وَ الْعَتَاقِ وَ النُّذُورِ فَقَالَ لَهُ يَا طَارِقُ إِنَّ هَذِهِ مِنْ خُطُوٰاتِ الشَّيْطٰانِ.»

ادامه‌اش می‌گوید این از خطوات شیطان است و نافذ نیست و به درد نمی‌خورد.

ولی به هر حال این ادله ربطی به بحث ما ندارد. نذر لجاج و غضب این است، من برای این که یک کاری را انجام بدهم یا کاری را ترک کنم می‌آیم یک نذری می‌کنم که آن نذر را هم در قالب یمین قرار می‌دهم. هر چیزی که به نحو مشروط باشد، یعنی لا اقل ثابت نیست که حلف باشد. بعضی البته گفتند هر تعهد مشروط حلف هست. نه آن چیزی که مسلم هست و نذر لجاج و غضب نام دارد برای این است که انسان یک کاری را نکند یا بکند، این را نذر. ولی می‌گویم اگر بچه‌ام خوب شد لله علیّ صدقةٌ. حالا به نحو شرط نتیجه، شرط فعل. من نمی‌خواهم تحریک کنم خودم را برای انجام فعلی. انجام فعل که می‌خواهم بگویم آن شرط مراد است. مثلاً فرض کنید من برای این که آن شرط تحقق پیدا نکند یک کسی می‌آید، عصبانی می‌شوم از قوم و خویشم می‌گویم در خانه‌ات وارد بشوم لله علیّ مثلاً عتق رقبة فلان و اینها. این هم که به آن می‌گویند لجاج و غضب چون اینها معمولاً سر لج و لجبازی و سر غضب و امثال اینها اینجور چیزها خورده می‌شود. لازم نیست حتماً به جهت لجاج و غضب باشد، ولی نوعاً به جهت لجبازی و لجاج و امثال اینها طرف می‌گوید که اگر مثلاً وارد خانه‌ات بشوم دفعۀ دیگر از عصبانیت یک همچین نذری را می‌خورم. اینها باطل هست. این برای این هست برای چی این کار می‌کنم؟ برای این که آن شرطی که قرار دادم آن شرط را محقق نکنم. یا دیگری آن شرط را محقق نکند. یک کسی هست که خیلی از دستش ناراحت هستم، می‌گویم تو اگر یک بار دیگر حرف بزنی من از حرف زدنش ناراحتم، می‌گویم اگر یک بار دیگر حرف بزنی من زنم مطلقه باشد، امثال اینها. برای این که او را تحریک کنم که دیگر ساکت بشود که این مسئلۀ سنگین به دوش من نیاید. اینها یمین است، نذر لجاج است، ولی مطلق نذر صدقه اینها نیست. نذر صدقه این هست که ممکن است اصلاً به جهت این که یک کاری انجام بشود، کاری نداشته باشد. پس یک قسم خاصی از آنها را ممکن است داشته باشد. یک نکته.

نکتۀ دوم این که نذر لجاج و غضب که در قالب یمین هست به نظر می‌رسد که در صورتی با ادلۀ بطلان اینها را باطل قرار داده که قصد قربت انسان برداشت نکرده باشد. و الا اگر قصد قربت داشته باشد ولو به جهت این که مثلاً انسان تحریک کند که یک کاری را انجام بدهد، یک کار خوبی را، یک کار بدی را برای این که انجام ندهد می‌گوید اگر یک بار دیگر غیبت بکنم لله علیّ فلان چیز را. یعنی آن شرطی را که قرار می‌دهد به خاطر خدا، برای این که این عملی که خداوند دوست ندارد، واقع نشود این. این دلیل ما نداریم که این یمین این شکلی باطل باشد. بعضی عبارت‌ها را بخوانم.

روایت حلبی، «كُلُّ يَمِينٍ لَا يُرَادُ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ تَعَالَى فِي طَلَاقٍ أَوْ عِتْقٍ فَلَيْسَ بِشَيْ‌ءٍ.»

این که طلاق و عتاق یمین در طلاق و عتاق باطل است، چون لا یراد بها وجه الله است. و الا اگر یراد بها، در خود آن نذر لجاج و غضب استدلال‌هایشان را هم اگر ببینید می‌گویند اینها به خاطر خدا این کارها را نکرده، به خاطر این که یک تحریکی بکند، یک فعلی انجام بشود یا نشود.

شاگرد: رجحان شرعی داشتن نثر است دیگر.

استاد: نه بحث اینها یمین است، بحث چیز نیست. من می‌خواهم بگویم یمین اینجور نذر لجاج و غضب که حالا مورد بحث هست که این داخل در یمین هست، داخل در نذر هست، این اگر این را هم داخل در یمین بدانیم، بگوییم این یمین است، این یمین ما ادله‌ای که گفته حلف به طلاق و عتاق باطل است، به اعتبار مراد آن موارد نوعی‌اش است، یعنی لا یراد بها وجه الله‌اش است. و الا اگر حلف به طلاق و عتاق یراد بها وجه الله باشد. یعنی به خاطر خدا آن انجام بشود. البته باید در یمین الله داشته باشد که، آن به نظر نمی‌رسد که باطل باشد. می‌گوید: «كُلُّ يَمِينٍ لَا يُرَادُ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ تَعَالَى فِي طَلَاقٍ أَوْ عِتْقٍ فَلَيْسَ بِشَيْ‌ءٍ.»

یا روایت بعدی‌اش: «كُلُّ يَمِينٍ لَا يُرَادُ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ عز و جل فَلَيْسَ بِشَيْ‌ءٍ فِي طَلَاقٍ وَ لَا غَيْرِهِ.» یا «و لا عتقه»

یک روایتی هست که مرحوم شیخ این روایت را. من فرصت نشد به خود استبصار مراجعه کنم. این روایت استبصار ببینید. روایت صحیحۀ عمر بن یزید است. سندش هم صحیحه است.

«قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ حَلْفِ الرَّجُلِ بِالْعِتْقِ بِغَيْرِ ضَمِيرٍ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ مَنْ حَلَفَ بِذَلِكَ وَ لِلَّهِ فِيهِ رِضًا فَهُوَ لَهُ لَازِمٌ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ وَ لَيْسَ ذَلِكَ عَلَى الْمُسْتَكْرَهِ.»

«بِغَيْرِ ضَمِيرٍ عَلَى ذَلِكَ» ظاهراً مراد این هست که زوری‌اش کردند، یعنی رضایت باطنی ندارد. امام علیه السلام یک صورت دیگری را ابتدا پاسخ دادند بعد به آن صورتی که در سؤال سائل درج شده پرداختند. می‌گوید کسی که حلف به عتق بکند و لله فیه رضا.

شاگرد: «وَ لِلَّهِ فِيهِ رِضًا» در استبصار نیست. در تهذیب هست در استبصار نیست.

استاد: عبارت استبصار را بخوانید، در چه فضایی استبصار این مطلب را دارد؟

روایت این هست که، باب انه لا تقع یمین بالعتق. روایت می‌گوید لا طلاق، چند تا روایت نقل می‌کند، اوّل روایت «عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ» می‌گوید «لَا طَلَاقَ إِلَّا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا عِتْقَ إِلَّا لِوَجْهِ اللَّهِ.»

بعد روایت دوم «كُلُّ يَمِينٍ فِيهَا كَفَّارَةٌ إِلَّا مَا كَانَ مِنْ طَلَاقٍ أَوْ عَتَاقٍ أَوْ عَهْدٍ أَوْ مِيثَاقٍ.»

بعد می‌گوید: «فَأَمَّا مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُذَافِرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ حَلْفِ الرَّجُلِ بِالْعِتْقِ بِغَيْرِ ضَمِيرٍ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ مَنْ حَلَفَ بِذَلِكَ فَقَدْ رَضِيَ فَهُوَ لَازِمٌ لَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ وَ لَيْسَ ذَلِكَ عَلَى الْمُسْتَكْرَهِ.»

عبارت متفاوت است با آن عبارتی که کاملاً در تهذیب هست. طبیعتاً روی همین جهت ایشان روایت را حمل کرده

«فَالْوَجْهُ فِي هَذَا الْخَبَرِ أَنْ نَحْمِلَهُ عَلَى ضَرْبٍ مِنَ الِاسْتِحْبَابِ.»

شاگرد: فقط همان «وَ لِلَّهِ فِيهِ رِضًا» دارد دیگر.

استاد: «وَ لِلَّهِ فِيهِ رِضًا» را کرده فقط رضی. تغییر کرده، اصلاً مفاد یک مفاد دیگری شده. اصلاً محور اصلی این روایت اصلاً مسیرش تغییر کرده.

آن جوری که، ما اگر لله فیه رضًا باشد اصلاً منافات با روایت‌های دیگر ندارد. لا عتق الا لوجه الله خب این لوجه الله هست، فیه رضا هست. خدا این را علاقه دارد و امثال اینها. یعنی در واقع من اگر به خصوص نقل تهذیب می‌گوید حلف رجل به عتق علت بطلانش این است که قصد قربت در آن نشده. که متعارف این حلف‌های به عتق این شکلی بوده. و الا قصد قربت شده باشد و با یراد بها وجه الله باشد آن نافذ است. کسی که مستکره هست آن برایش واجب نیست، بغیر ضمیر علی ذلک هم ناظر به مستکره است. این اگر به هر حال نقل تهذیب درست باشد، در نقل تهذیب این شکلی است، نقل تهذیب را هم بخوانیم.

شاگرد: استبصار نقل سیاقش بهتر می‌شود.

استاد: «قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ حَلْفِ الرَّجُلِ بِالْعِتْقِ بِغَيْرِ ضَمِيرٍ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ مَنْ حَلَفَ بِذَلِكَ وَ لِلَّهِ فِيهِ رِضًا فَهُوَ لَهُ لَازِمٌ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ وَ لَيْسَ ذَلِكَ عَلَى الْمُسْتَكْرَهِ.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ: هَذَا الْخَبَرُ مَحْمُولٌ عَلَى الِاسْتِحْبَابِ لِأَنَّا قَدْ بَيَّنَّا أَنَّ الْيَمِينَ بِالْعَتَاقِ غَيْرُ لَازِمَةٍ وَ كَذَلِكَ الْيَمِينَ الَّتِي لَا ضَمِيرَ مَعَهَا غَيْرُ وَاجِبَةٍ غَيْرَ أَنَّهُ وَ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ فَيُسْتَحَبُّ الْوَفَاءُ بِهَا إِذَا كَانَ لِلَّهِ تَعَالَى فِي يَمِينِهِ رِضًا حَسَبَ مَا تَضَمَّنَ هَذَا الْخَبَرُ وَ يَزِيدُ مَا قَدَّمْنَاهُ بَيَاناً مَا رَوَاهُ» تا آخر که از عبارتش مرحوم شیخ استفاده می‌شود که دقیقاً روی همین نکته‌اش هم تکیه دارد. ولی به نظر می‌رسد که ادلۀ مطلقی که می‌گوید یمین به عتق نافذ نیست این ادله‌ای که می‌گوید اگر در یمین به عتق قصد قربت بشود نافذ است این آنها را تقیید می‌کند و نیازی نیست اینها را حمل به استحباب کنیم. و فرد متعارف یمین به عتاق هم قصد قربت درش نبوده، این نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است که اصلاً ادله‌ای که حلف رجل به عتق می‌گوید یمین به عتق و امثال اینها معلوم نیست که آن یمین‌هایی که یراد بها وجه الله را بگیرد. آنها یمین‌هایی بوده که برای غضبناکی، مثل نذر لجاج و نذر غضب و امثال اینها هست که خود همان نذر لجاج و نذر غضب، استدلالاتی که شده ببینید، می‌گوید علتی که این واقع نمی‌شود به طور کامل، حالا خیلی‌هایشان می‌گویند بینابین واقع می‌شود، کامل واقع نمی‌شود قصد قربت نکرده. به خاطر خدا نبوده. باید به خاطر خدا باشد و امثال اینها. اصلاً تعبیراتی که آنجا دارند پیداست که موردی که متعارفاً از اینها فهمیده می‌شده جایی هست که قصد قربت نکرده باشد. به هر حال اگر قصد قربت کرده باشد این واقع می‌شود. اینها اگر من پناه به خدا می‌برم و می‌گویم خدایا بچۀ من را خوب کن، خدایا اگر بچۀ من خوب شد این مال صدقه در راه شما باشد. خب قصد قربت هم کرده این به نحو شرط نتیجه باشد، به نحو شرط فعل باشد، هر چی باشد ادلۀ یمین اینها را نمی‌گیرد.

شاگرد: و لله فیه رضا هم قصد قربت است؟ یا نه کار خوب، یک کار

استاد: نه آن به اصطلاح. بحث سر این هست که

شاگرد: ظاهرش قصد قربت نیست؟

استاد: نه این مراد قصد قربت باشد و این باشد خیلی مشکلی ندارد. علی ای تقدیر این است که این را به معنای قصد قربت معنا کنیم. من حالا منهای اینها می‌خواهم بگویم. می‌خواهم حالا این روایت را کنار بگذاریم از خود آن روایت‌هایی که بطلان حلف به طلاق و عتاق و امثال اینها را هم می‌گوید به مناط این که لا یراد بها وجه الله است، این نکته‌اش هست که حلف. این «كُلُّ يَمِينٍ لَا يُرَادُ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ تَعَالَى فِي طَلَاقٍ أَوْ عِتْقٍ فَلَيْسَ بِشَيْ‌ءٍ.» اگر قرار باشد مطلق یمین در طلاق و عتاق نافذ نباشد لا یراد بها وجه الله تعالی لغو می‌شود. این معنایش این است که یمین در طلاق و عتاق از آن جهت که لا یراد بها وجه الله تعالی هست باطل است و الا اگر یراد بها وجه الله باشد آن صحیح است. آن روایت هم هر جور معنا کردیم آن خیلی مهم نیست، ولی از روایت حلبی استفاده می‌شود که نکتۀ بطلان حلف به طلاق و عتاق و امثال اینها این هست که اینها قصد قربت ندارند، لا یراد بها وجه الله، بلکه اینها یمین در غضب هستند. تعبیرات لا یمین فی غضبٍ. یک بابی در این مورد هم هست.

شاگرد: آن که ؟؟؟ قبل گفته بودند لله علیّ بود دیگر.

استاد: حالا توضیح می‌دهم. این بابی هست ان الیمین لا تنعقد فی غضبٍ و لا جبرٍ و لا اکراه و لا بغیر قصد و ارادة. این باب هفدهم از کتاب الایمان هست. این بعضی روایت‌هایش را من می‌خوانم، اینها را ملاحظه بفرمایید.

روایت «سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلَفٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام إِنِّي كُنْتُ اشْتَرَيْتُ جَارِيَةً سِرّاً مِنِ امْرَأَتِي وَ إِنَّهُ بَلَغَهَا ذَلِكَ فَخَرَجَتْ مِنْ مَنْزِلِي وَ أَبَتْ أَنْ تَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِي فَأَتَيْتُهَا فِي مَنْزِلِ أَهْلِهَا فَقُلْتُ لَهَا إِنَّ الَّذِي بَلَغَكِ بَاطِلٌ وَ إِنَّ الَّذِي أَتَاكِ بِهَذَا عَدُوٌّ لَكِ أَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّكِ فَقَالَتْ لَا وَ اللَّهِ لَا يَكُونُ شیء بَيْنِي وَ بَيْنَكَ خَيْرٌ أَبَداً حَتَّى تَحْلِفَ لِي بِعِتْقِ كُلِّ جَارِيَةٍ لَكَ وَ بِصَدَقَةِ مَالِكَ إِنْ كُنْتَ اشْتَرَيْتَ جَارِيَةً وَ هِيَ فِي مِلْكِكَ الْيَوْمَ»

خلاصه یک همچین حلف سنگینی خورده.

«فَحَلَفْتُ لَهَا بِذَلِكَ وَ أَعَادَتِ الْيَمِينَ»

به یک بار هم اکتفا نکرده، بار دوم.

«وَ قَالَتْ لِي فَقُلْ كُلُّ جَارِيَةٍ لِيَ السَّاعَةَ فَهِيَ حُرَّةٌ فَقُلْتُ لَهَا كُلُّ جَارِيَةٍ لِيَ السَّاعَةَ فَهِيَ حُرَّةٌ وَ قَدِ اعْتَزَلْتُ جَارِيَتِي وَ هَمَمْتُ أَنْ أُعْتِقَهَا وَ أَتَزَوَّجَهَا لِهَوَايَ فِيهَا»

«وَ هَمَمْتُ أَنْ أُعْتِقَهَا» این نکته‌اش را توجه بفرمایید. «فَهِيَ حُرَّةٌ» این به نحو شرط نتیجه نیست، به نحو شرط فعل است. یکی از مواردی که روایاتی هست که حلف به عتق به معنای مُعتَق بودن نیست. این هم یکی از شرایط است.

شاگرد: به خاطر این نبوده که شاید قسم به شرط نتیجه را نافذ نمی‌دانسته

استاد: اگر نافذ نمی‌دانسته پس

شاگرد: برای خانم اینجوری گفته.

استاد: نه «اعْتَزَلْتُ جَارِيَتِي» می‌گوید ؟؟؟ کأنّ

شاگرد: نه «وَ هَمَمْتُ أَنْ أُعْتِقَهَا» به خاطر این که و الا برایت دردسر درست نشود که کشف بشود که جاریة

استاد: نه این به هر حال. «وَ أَتَزَوَّجَهَا لِهَوَايَ فِيهَا» تصمیم گرفتم که دیگر این را آزادش بکنم.

«فَقَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ فِيمَا أَحْلَفَتْكَ عَلَيْهِ شَيْ‌ءٌ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ عِتْقٌ وَ لَا صَدَقَةٌ إِلَّا مَا أُرِيدَ بِهِ وَجْهُ اللَّهِ وَ ثَوَابُهُ.»

عتق و صدقه باید قصد قربت درش معتبر باشد. این که شما قصد قربت نداشتید و به خاطر فرار از دست زنتان این کار را کردید این به درد نمی‌خورد.

یک روایتی هست می‌گوید لا یمین فی غضبٍ. حالا اینها لا یمین فی غضبٍ هم اشاره به همین هست، معنای یمین در غضب یعنی نذر لجاج و غضب که در قالب یمین گنجانده می‌شود که می‌گوید آن در اینها نافذ نیست. یا روایت‌های دیگری که و ان کان غضبا، اینها اشاره به همین چیزهایی هست که اینجا هست. علی ای تقدیر می‌خواهم همین را عرض کنم آن چیزی که منشأ بطلان حلف به طلاق و عتاق می‌شود عدم قصد قربت است. ولی اگر قصد قربت انسان داشته باشد و به خاطر خدا این کار را انجام بدهد نافذ است، ما دلیلی بر عدم نفوذش نداریم. آن بنده خدایی هم که ببینید این که من اعتبار می‌کنم یک چیزی برای خدا باشد نذر درش اعتبار مالکیت شیء برای خداست. مجرد اعتبار مالکیت یک شیء برای خدا قصد قربت نیست. من از دست یک نفری عصبانی‌ام یک بار دیگر باهات روبوسی کنم لله علیّ یک میلیون تومان صدقه بدهم. این نه به خاطر خدا، به خاطر عصبانیتی که از دست آن داشتم. لله علیّ هم می‌گویم. مجرد لله علیّ انسان بگوی در آن قصد قربت نخوابیده. بله مرحوم آقای خویی که این لله‌ها را به معنای قصد قربت و این چیزها معنا می‌کنند و اینها، حالا یک بحث دیگر است ولی ما می‌گوییم تملیک الله است. ممکن است من برای چی این را تملیک الله می‌کنم؟ نه به خاطر خدا. به خاطر این که از جای دیگر دلم پرخون است برای این که دیگر آن مطلبی که چیز هست انجام نگیرد لله علیّ هم می‌گویم. لله علیّ بودن منافات با عدم قصد قربت ندارد، ملازمه ندارد با قصد قربت.

شاگرد: اگر یک نفر لله علیّ که اگر سیگار کشیدم یک میلیون تومان صدقه بدهم. این الآن چی است؟ نذر مشروط است؟ یا حلف به نذر است؟ باطل است یا صحیح است؟

شاگرد: قصد قربت هم نوعاً نمی‌کنند.

استاد: قصد قربت کرده یا نکرده؟

شاگرد: ما داریم بسیاری از ؟؟؟ آدم‌ها برای ترک یک فعلی انجام می‌دهند این که اصلاً از اصلش باطل است حتی اگر لله علیّ هم بگوید

استاد: نه. بحث این را می‌کردیم آنجایی که یمین داشتیم. می‌گوید در یمین. نذر غیر از یمین است.

شاگرد: یمین به نذر چه شکلی است؟

استاد: و الله مثلاً. حالا آن را فردا خدمتتان عرض می‌کنم. بنابراین مجموع بحثی که تا اینجا داشتیم این هست که ما تا الآن دلیلی بر بطلان نذر صدقه به نحو شرط نتیجه نداشتیم. ولی بحث عمده این است که الآن دلیل بر صحتش هم داریم یا نه؟ ما اوّلی که بحث را شروع کردیم، آن جلسات اوّل عرض کردم دو تا اشکال در بحث نذر به نحو شرط نتیجه وجود دارد. یک اشکال این هست که ادلۀ نذر به نحو شرط نتیجه را ما ممکن است بگوییم نمی‌گیرد. دلیلی بر صحت نداریم پس بنابراین باطل است. یک دلیل این هست که دلیل بر بطلان داریم. تا حالا این بحث‌هایی که می‌کردیم این بود که دلیل بر بطلان ندارد. ولی کافی نیست، باید دلیل بر صحت داشته باشیم. حالا از یک جهت دیگری ممکن است ما بگوییم دلیل، حالا گفتم نداریم. ممکن است یک دلیل دیگر اقامه بکنیم برای بطلان، آن این است که نذر باید یک شیءای را ملک خدا بکنیم. قرار شد نذر لله علیّ در آن باشد. این که این مال من صدقه باشد این را ملک خدا بکنم اصلاً یعنی چی؟ اصلاً نذر مالکیت یک شیء برای خدا در آن باید اعتبار بشود. صدقه بودن این شیء را ملک خدا کردم، اصلاً یعنی چی؟ اصلاً معقول نیست. این تقریب را ممکن است بگوییم. ولی پاسخ مطلب این است که لازم نیست نذر نتیجه حتماً به این شکل باشد. ممکن است کاری بکنیم که نتیجۀ همان نذر نتیجه را داشته باشد. بگویم اگر فلان کار را انجام دادم لله علیّ درهمٌ. این مال من ملک خدا. جاریتی ملک الله. تملیک خدا کردم جاریه من را اگر فلان کار انجام گرفت. لله تملیک خدا، لازم نیست ما آن شرط نتیجه را متعلق قرار بدهیم. ممکن است ما کاری بکنیم که آن چیزی که ما می‌خواهیم یعنی خروج از ملک خودبخود انجام بشود و ما به نظر می‌رسد ادله این مورد را می‌گیرد.این را حالا توجه بفرمایید ما قبلاً در لابلای بحث‌ها من اشاره کردم که از بعضی روایت‌ها استفاده می‌شود که اینجور تملیک الله‌ها صحیح است. حالا یک بار دیگر برمی‌گردم آن روایت‌هایی که در لابلای بحث‌ها خواندم به آن اشاره کردم جمع‌بندی کنیم و آنها را. به نظر می‌رسد به نحو شرط نتیجه ما دلیل هم داریم به این نحو البته. به این نحو که من بگویم که اگر فلان مثلاً مشکلم حل شد این مالم برای خدا باشد، ملک الله باشد، مانعی ندارد. این به این نحو ادله. یا یک مال خاص یا یک مال کلی، اگر من فلان مشکلم حل شد یک میلیون تومان از مال من ملک خدا باشد. صورت مسئله را توجه بفرمایید حالا فردا ان شاء الله من روایاتی که در این مسئله هست می‌خوانم. به نظر می‌رسد از روایات صحت این. یعنی آن چیزی که نتیجةً همان نتیجۀ منذور الصدقه بودن را بار می‌آورد ما می‌توانیم به یک نحوی از انحاء تصحیحش کنیم. چه مشروط چه مطلق، هیچ فرقی ندارد. و ما بگوییم که لله علیّ درهمٌ، همینجوری. من تملیک کردم یک درهمی را برای خدا به نحو مطلق. یا اگر مریضم خوب شد لله علیّ درهمٌ.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان